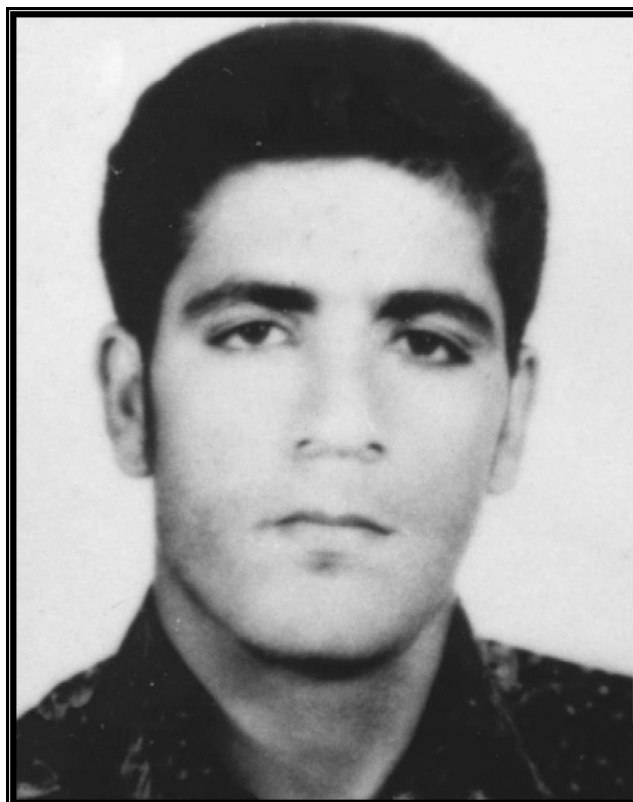


شہید محمد اسماعیلی



از بشارت علی
سامانه جامع سرواران و دوازدهمین استان بوئکر

نام پدر	گرگعلی
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - لاور ساحلی
تاریخ شهادت	۱۳۶۴/۰۲/۲۶
محل شهادت	هورالهیزه
مسئولیت	رزمند
نوع عضویت	بسیجی
شغل	محصل
تحصیلات	دیرستان
مدفن	روستای گلستان

زندگینامه

شهید «محمد اسماعیلی» در یکم فروردین ماه سال ۱۳۴۵ در خانواده ای مذهبی در «لاور ساحلی» دیده به جهان گشود. او تحصیلات خود را تا سال سوم متوسطه ادامه داد. شهید فردی مؤمن و باتقوا بود، و شجاعت، شهامت، ایثار و از خودگذشتگی وی زبانزد خاص و عام بود. در نمازها و فعالیت های فرهنگی و اجتماعی حضور مستمر داشت و در بین مردم از احترام خاصی برخوردار بود.

با شروع جنگ تحمیلی، به منظور مقابله با دشمن راهی جبهه های جنگ شد و سرانجام پس از فداکاری های فراوانی که از خود نشان داد، در تاریخ ۲۹/۱۱/۱۳۶۴ در منطقه ی «فاو» به درجه ی رفیع شهادت نایل آمد و پیکر پاکش در سال ۱۳۷۸ به آغوش خانواده برگشت و در روستای گلستان به خاک سپرده شد.

وصیت نامه

وصیت نامه ی شهید

از ملت عزیزم می خواهم تا پیرو امام باشند و گوش به حرف منافقین از خدا بی خبر ندهند. ای ملت عزیز، به حزب خدا پیوندید که قرآن کریم می فرماید: «ان حزب الله هم الغالبون.» (حزب خدا همیشه پیروز است.)

خاطرات

پسر خاله ی شهید (حسین خدری)

شهید از خانواده ای ضعیف و مستضعف، ولی شریف و محترم بود.

دوران دبستان در روستای خودمان یعنی «گلستان» به مدرسه می رفت. برای تحصیل در دوره ی راهنمایی، به خانه ی عموزاده اش در بوشهر رفت.

هر وقت که برای دیدن خانواده و مادرش به زادگاهش می آمد، ما مبلغی را جهت کمک خرج به او تعارف می کردیم. ولی حاضر به گرفتن هیچ وجهی نبود. اگر هم می گرفت، در راه کارهای خیر خرج می نمود.

شهید هنگام شهادت کمتر از ۲۰ سال داشت. خیلی ها با رفتنش به جبهه مخالفت می کردند. می گفتند که شما خانواده ی فقیری هستید و مادر پیری دارید. پس به جبهه نروید بهتر است. اما او اندیشه های دیگری داشت.

شهید چند سال مفقود بود. یک روز ما از دریا برمی گشتیم، به ما خبر دادند که محمد شهید شده است. پرسیدیم چه کسی چنین خبری آورده است؟ گفتند که رفقای محمد خبر آورده اند.

چند سال طول کشید تا پیکر شهید را آوردند. با مشورت برادرش، پیکر شهید را در شهر بوشهر به خاک سپردیم. مراسم یادبود را نیز هم در بوشهر و هم در چغادک برگزار کردیم.

شهید تخریب چی بود و بر اثر انفجار مین به شهادت رسید.

مادر شهید (زینب خدری)

متأسفانه در ذهنم دیگر چیزی نمانده است. همه چیز را فراموش کرده ام. درست به یاد ندارم تا کلاس چندم درس خواند. وقتی که در بوشهر درس می خواند، هر یک ماه یک بار، به من سر می زد.

حدود سه بار به جبهه رفت. در آخرین مرحله که جبهه رفت، حدوداً بعد از یک ماه شهید شد.

یک روز ما در خانه نشسته بودیم که خبر آوردند که فرزندت شهید شده است. خیلی از شهادتش نگذشته بود که به من خبر دادند. خبر را یکی از همزمان شیرازی اش به ما داد. آن رزمنده هم بعدها شهید شد.

همیشه خوابش را می بینم که می آید ولایتان و دنبال من می گردد و می گوید: مادر، کجا هستی؟ چه کار می کنی؟ من به او می گویم که سرپرستم پسر خواهرم است.

همیشه به یادش هستم.

برادر شهید (اسماعیل اسماعیلی)

زمانی که در بوشهر به تحصیل اشتغال داشت، در گروه مقاومت «امام رضا» (ع) محله ی «صلح آباد» فعالیت می کرد.

یک روز گرم که حوالی ساعت ۲ الی ۳ برنامه ی اعزام نیرو بود، به پایگاه رفتیم. دیدم یکی روی دوش بچه هاست. او محمد بود. پاهایش سوخته بود. از او پرسیدم که برادر، گفت: چیزی نیست. مقداری قیر روی پاهایم ریخته و پاهایم سوخته است. ما که می خواهیم در جبهه شهید شویم! این ها که چیزی نیست.

دوستانش او را تا خانه ی عمویم بردند. ۱۰ روز بعد به جبهه رفت. برادرم مجموعاً ۱۲ بار به جبهه رفت که در مرحله ی دوازدهم شهید شد.

روزی که خبر شهادت برادرم را آوردند، همه در «صلح آباد» باخبر بودند ولی چیزی به من نمی گفتند. فردای آن روز به پایگاه رفتیم. دیدم مراسم قرآن برپاست. پرسیدم چه خبر شده است؟ برادران بسیجی گفتند که چیزی نیست. پسر «حاج کاظم سلیمانی» و «ناصر تنگستانی» زیر بغل مرا گرفتند و به داخل پایگاه بردند و گفتند که برادرت محمد شهید شده است.

مراسم فاتحه اش را هم در بوشهر گذاشتیم، و هم در روستای خودمان.

یک روز که همه دور هم نشسته بودیم، به من گفت: برادر، من که تو را در بسیج ثبت نام کرده ام، به خاطر این است که بعد از شهادت، سنگرم خالی نماند. من در جواب گفتم: خدا نکند. او اظهار داشت که من خواب شهادت خودم را دیده ام و بعد از آن بود که شهید شد.

از دوستانش می توانم به برادران «شمسی»، «مجید بشکوه»، «رنجبر» و «کشتکار» اشاره کنم که تعدادی از آن ها به شهادت رسیده اند.

شهید در سال ۱۳۶۴ به شهادت رسید. تا حدود ۱۳ سال مفقود بود. بعداً پیکرش پیدا شد و به بوشهر آورده شد.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران